

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۳

موضوع کلی: سوره بقره

مصادف با: ۲۸ شوال ۱۴۴۵

موضوع جزئی: آیه ۵۵ و ۵۶ - بخش دوم - مطلب چهارم: مواجه شوندگان با صاعقه -

جلسه: ۳۸

احتمالات پنج‌گانه - بررسی احتمال چهارم و حق در مسأله

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

خلاصه جلسه گذشته

در مورد مطلب چهارم از بخش دوم آیات مورد بحث، به این نتیجه رسیدیم که از میان پنج احتمال ذکر شده، چهار احتمال مردود است. تنها یک احتمال پذیرفته می‌شود و آن هم اینکه بگوییم اخذ صاعقه برای بنی اسرائیل و برگزیدگان آن قوم که همراه حضرت موسی راهی میقات شدند، موجب هلاکت و مرگ آنها شد؛ اما در مورد حضرت موسی مسلماً مرگ به دنبال نداشت، لکن یا باید ملتزم شویم به اینکه او بیهوش شد یا مدهوش. اگرچه بیهوشی با برخی قرائن قابل تأیید و تقویت است، اما عمده اشکال این است که بیهوشی به معنای متعارف از ساحت انبیا به دور است؛ ساحت حضرت موسی (ع) منزّه است از اینکه گرفتار حالتی شود که بالاخره به نوعی زوال عقل محسوب می‌شود.

بررسی احتمال چهارم و حق در مسأله

لذا یک احتمال باقی می‌ماند و آن اینکه بگوییم حضرت موسی مدهوش شد؛ یعنی یک حالت فراتر از حالت عادی، یک خلسه و غشوه‌ای که در اثر تجلی خداوند برای حضرت موسی پیش آمد. شاید برخی از روایات هم این احتمال را تأیید می‌کند. به هر حال حضرت موسی هم مثل بنی اسرائیل تقاضای رؤیت کرده بود، اما این تقاضای رؤیت با تقاضای رؤیت برگزیدگان قوم بنی اسرائیل تفاوت داشت. آنگاه سؤال این است که چطور حضرت موسی اصلاً تقاضای رؤیت کرد و این تقاضا برخلاف برگزیدگان بنی اسرائیل منجر به مرگ او نشد. روایتی از علی بن محمد جهم وارد شده که می‌گوید: من در مجلس مأمون وارد شدم و دیدم علی بن موسی الرضا (ع) در مجلس مأمون حاضر است؛ مأمون یک سؤال کرد از امام رضا (ع) و عرض کرد: یا بن رسول الله، آیا مگر شما نمی‌گویید انبیا عصمت دارند؟ حضرت فرمود بله. بعد مأمون درباره این آیه سؤال کرد که گویا این آیه با عصمت انبیا که شما به آن معتقدید سازگار نیست، «فَسَأَلَهُ عَنْ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَكَانَ فِيهَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ مِنْ وَجْهِ نَاسِزِجَارِي رَا دِرْ پَرَسْشِي كِه اَز اِمَام عَلِي بِن مَوْسَى الرِّضَا (ع) كَرْدِه، بِيَان مِي كِنْد: «كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كَلِيمُ اللَّهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ (ع) لَا يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الرُّؤْيَةُ حَتَّى يَسْأَلَهُ هَذَا السُّؤَالُ»، چطور ممکن است کسی که خدا با او سخن گفته (موسی کلیم یعنی کسی که خدا با او سخن

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

گفته)، نمی‌داند که رؤیت جایز نیست و بعد این سؤال را مطرح کند؟ امام رضا(ع) در یک سخن مبسوط به این پرسش جواب داده‌اند. «فَقَالَ الرَّضَا(ع) إِنَّ كَلِمَةَ اللَّهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ(ع) عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَنْ أَنْ يُرَى بِالْأَبْصَارِ»، بله، حضرت موسی می‌دانست و یقین داشت که شأن خداوند اجل از آن است که با چشم دیده شود؛ «وَلَكِنَّهُ لَمَّا كَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ قَرَّبَهُ نَجِيًّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَلَّمَهُ وَ قَرَّبَهُ وَ نَجَاهُ»، وقتی که خداوند با حضرت موسی سخن گفت و او را به مقام قرب خود برای استماع کلام خویش برگزید، به سوی قومش بازگشت و به آنها خبر داد که خداوند با او سخن گفته و او را نزدیک قرار داده «فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ»، آنها گفتند ما این حرف تو را نمی‌پذیریم؛ «حَتَّى نَسْمَعَ كَلَامَهُ كَمَا سَمِعَتْ»، اصلاً داستان اینکه حضرت موسی تقاضای رؤیت کرد این بود؛ «وَ كَانَ الْقَوْمُ سَبْعِمِائَةَ أَلْفٍ رَجُلٍ فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ أَلْفًا»، بعد از اینکه خداوند با موسی سخن گفت و او به سوی قومش بازگشت و به آنها از این ماجرا خبر داد، آنها گفتند تا ما خودمان صدا و سخن خدا را نشنویم قبول نمی‌کنیم. حضرت از میان هفتاد هزار نفر، هفتاد نفر را برگزید. «فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ أَلْفًا ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَةَ أَلْفٍ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِ رَبِّهِ»، نهایتاً مرحله به مرحله هفتاد نفر را برگزید؛ «فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى طُورٍ سَيْنَاءَ فَأَقَامَهُمْ فِي سَفْحِ الْجَبَلِ وَ صَعِدَ مُوسَى(ع) إِلَى الطُّورِ»، با آنها به طور سینا رفتند؛ بعد آنها را در همان دامنه کوه قرار داد و خودش به کوه طور صعود کرد. «وَ سَأَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يُكَلِّمَهُ وَ يُسْمِعَهُمْ كَلَامَهُ»، آنجا از خداوند تقاضا کرد که با این هفتاد نفر سخن بگوید و کلام و سخن خودش را به آنها بشنواند. «فَكَلَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ وَ سَمِعُوا كَلَامَهُ»، آنجا خدا با موسی سخن گفت و آنها کلام خدا را شنیدند؛ «مِنْ فَوْقٍ وَ أَسْفَلَ وَ يَمِينٌ وَ شِمَالٌ وَ وَّرَاءُ وَ أَمَامٌ»، از همه طرف صدای خدا را شنیدند؛ از بالا، پایین، راست، چپ، پشت سر، از جلو. روایت ادامه دارد تا اینکه می‌رسد به اینجا: «فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ بِأَنَّ هَذَا الَّذِي سَمِعْنَاهُ كَلَامُ اللَّهِ»، ما باز هم باور نمی‌کنیم که این کلام خدا باشد؛ شاید یک اتفاق و سحر و شعبده‌ای باشد؛ «حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَلَمَّا قَالُوا هَذَا الْقَوْلَ الْعَظِيمَ وَ اسْتَكْبَرُوا وَ عَتَوْا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمْ صَاعِقَةً فَأَخَذَتْهُمْ بِظُلْمِهِمْ فَمَاتُوا»، اینجا بود که معلوم شد اینها دنبال کشف حقیقت نیستند؛ اینها گویا استکبار و عناد دارند یا دارند سرکشی می‌کنند. آنجا بود که خداوند آنها را اخذ کرد و به خاطر این ظلم آشکاری که کردند، مردند.

در ادامه خواهیم گفت .. در آیه بعدی به این اشاره می‌کند که آنها دوباره احیا شدند. عمده این است که تقاضای رؤیت از ناحیه حضرت موسی بر چه اساسی بوده است؛ یعنی می‌خواستند به آن قومی که زیر بار نمی‌رفتند این مطلب را و خواسته آنها را نقل کند و در مقام بیان خواسته آنها بوده است. آنها اول تقاضای شنیدن سخن خدا را داشتند، که این سخن را شنیدند. بعد که به مرحله بعد وارد شدند، آنجا خداوند دید اینها کأن از روی استکبار و انکار و جهد و عناد این تقاضا را مطرح می‌کنند؛ صاعقه را فرو فرستاد.

بنابراین با توجه به اینکه حضرت موسی پیامبر بود و عصمت هم داشت؛ اگر تقاضای دیدن و رؤیت خداوند را داشت و مطرح کرد، این تقاضا، تقاضای نامعقول نبود؛ او می‌دانست که اساساً امکان رؤیت خدا نیست. مگر می‌شود که پیامبر

خدا از این مسأله آگاه نباشد؟ او این را می‌دانست و اگر سؤال و درخواست کرد، نه برای اینکه یک امر غیرممکنی را طلب کند؛ این اصلاً با شأن و مقام و منزلت حضرت موسی سازگار نیست. این تقاضا یک وجه معقول دارد که ما اشاره کردیم؛ این روایت در واقع به همان اشاره می‌کند.

بنابراین آنچه در این آیه به آن اشاره شده و با توجه به توضیحاتی که ذکر کردیم، معلوم می‌شود هیچ منافاتی با شأن و منزلت و ساحت پیامبران ندارد. آنچه با تجلی خداوند اتفاق افتاد، مدهوشی بود و نه بیهوشی؛ بیهوشی با منزلت پیامبر سازگار نیست. آن تقاضا با ساحت پیامبر سازگار نیست. عصمت پیامبر اقتضا می‌کند که هیچ‌گاه زوال عقل و نسیان برای پیامبر حاصل نشود. بنابراین احتمال سوم کنار می‌رود و احتمال چهارم باقی می‌ماند.

از بین این پنج احتمال، در دو جلسه گذشته احتمال پنجم، اول و دوم را رد کردیم؛ در جلسه گذشته هم احتمال سوم را رد کردیم؛ فبقی احتمال الرابع، احتمال چهارم باقی ماند که همانطور که اشاره کردم هم با عصمت پیامبر سازگار است و هم با شأن و منزلت پیامبر.

سؤال:

استاد: این فرق دارد؛ اینجا تقاضای رؤیت، نه رؤیت بالابصار است؛ تقاضای رؤیت یعنی خدایا به گونه‌ای خودت را نشان بده. تقاضای نشان دادن یا تجلی بالاخره به یک معنا رؤیت است؛ ممکن است انسان یک واقعیتی را نبیند اما آثارش را درک کند. مثلاً ممکن است کسی اجنه را با توجه به جسم لطیفی که دارند (اگر بپذیریم که این چنین هستند) نبیند اما آثارشان را ببیند؛ یا مثلاً در مورد حضور ارواح. اینجا که حضرت موسی این تقاضا را کرده، درست است خداوند فرموده «لن ترانی» هرگز مرا نمی‌بینی؛ ظاهر تقاضای موسی رؤیت است، آن هم از باب اینکه آنها چنین درخواستی کرده بودند. اما خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: این با چشم سر قابل دیدن نیست. آن وقت حضرت موسی از باب اسکات آنها یا از باب اطمینان خود در واقع تقاضای تجلی دارد، یعنی نشان دادن آن حقیقت که حداقل ما آثارش را ببینیم. لذا هیچ مشکلی تولید نمی‌کند. اینها از حضرت موسی خواستند که یک خدایی مثل اینها برای ما قرار بده که ما آن را بپرستیم ... آن اساساً چیزی نبود که بخواهد برای اینها حتی به عنوان بدل قرار بگیرد؛ اصلاً اساس آن مبتلا به اشکال بود. اما اینجا می‌توانست یک بدلی داشته باشد. خود خداوند به چشم دیده نمی‌شد، اما آثار او قابل دیدن بود. لذا بعد می‌گوید «فاخذتکم الصاعقة و انتم تنظرون»، صاعقه شما را گرفت در حالی که می‌بینید؛ حالا خواهیم گفت که «انتم تنظرون» به چه معناست؛ ...

«والحمد لله رب العالمین»